

شاهنامه و منظومه دینی حماسی علی‌نامه

علی موسوی گرمارودی

منظومه‌های روایی شعر فارسی را از یک دیدگاه می‌توان به منظومه‌های بزمی، حکمی، عرفانی و رزمی یا حماسی تقسیم کرد.

ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی و خمسه نظامی و خمسه امیر خسرو دهلوی بلکه حتی قران السعدین و نه سپهر و مفتاح‌الفتوح او و امثال آنها را، روایی بزمی یا غنائی نامید.

بوستان سعدی و امثال آن را که در حکمت عملی است، روایی حکمی؛ و مثنوی مولوی و دقائق‌الحقایق شیخ احمد رومی و منطق‌الطیر عطار و حتی طاق‌دیس شیخ‌نراقی و امثال آنها را می‌توان روایی عرفانی نامید؛ در مقابل مثلاً گلشن راز شبستری که صرفاً عرفانی است و روایی نیست.

در میان منظومه‌های روایی رزمی یا حماسی، شاهنامه فردوسی بر چنان قله ای ایستاده است که پس از او، همه به بلندای شعر او چشم دوخته و به اقتفاء او گام برداشته‌اند، ولی هیچ‌یک از دامنه‌های کار او پا فراتر ننهادند.

او خود نیز کار ناتمام دقیقی را پی گرفته است اما چنان به استادی و استواری و توان و تفاوت کار خویش اطمینان دارد که با «اعتماد به نفس» کامل، در باره همان هزار بیت شعر دقیقی که در کتاب خود هوشمندانه گنجانده، می‌گوید:

نگه کردم آن نظم سست آدمم بسی بیت ناتندرست آدمم

و به راستی هیچ یک از پیروان و مقلدان بی‌شمار او تا امروز نظیری هم‌اورد شاهنامه نیاورده است. خواه آنان که علاوه بر انتخاب بحر متقارب، در محتوا هم، زمینه‌های دلیری و جنگ و حماسه را کارمایه کرده‌اند مانند: بهمن نامه ایرانشاه بن ابی‌الخیر، گرشاسب نامه اسدی طوسی و اسکندر نامه نظامی و شاهنامه

هاتفی (سروده خواهرزاده عبدالرحمان جامی در وصف فتوحات شاه اسماعیل صفوی) و شاهنامه نادری از نظام‌الدین عشرت سیالکوتی و شهنشاه‌نامه فتحعلی‌خان صبای کاشانی و چند و چندین شاهنامه و پادشاه نامه دیگر ... و چه کسانی چون سعدی در بوستان که تنها به گزیدن وزن متقارب بسنده کرده اند. و اگر درست تفحص شود شاید مقلدان و پیروان فردوسی، از صد تجاوز کنند.

در میان همینان دسته بزرگی یافته می شوند که موضوعات دینی شیعی را به پیروی از شاهنامه به بحر متقارب مثنی مقصور یا محذوف سروده اند که مشهورترین آن‌ها با سیر سنوی عبارتند از:

- علی‌نامه (کتاب مورد بحث ما) از شاعری با تخلص ربیع، سروده ۴۸۲ (قرن پنجم).
- خاوران‌نامه ابن حسام خوسفی (سروده قرن نهم).
- حمله حیدری میرزاحمد رفیع باذل مشهدی (سروده اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۲).
- تکمله آن از آزاد کشمیری (سروده پس از مرگ باذل به خواهش پسرعموی باذل).
- تکمله دیگر آن از ابوطالب میر فندرسکی (سروده ۱۱۳۵).
- دلگشنامه غلامعلی آزاد بلگرامی (سروده ۱۱۳۱) در خونخواهی مختار از قاتلان شهدای کربلا.
- حمله حیدری ملامناعلی راجی کرمانی (سروده نیمه اول قرن ۱۳).
- خداوند نامه فتحعلیخان صبا ملک الشعرا دربار فتحعلیشاه که با ۳۰۰۰ بیت طولانی ترین حماسه دینی فارسی است سروده اوایل قرن ۱۳).
- اردیبهشت نامه محمدعلی سروش اصفهانی، زندگینامه ۱۴ معصوم (سروده اوایل نیمه دوم قرن ۱۳).
- افتخارنامه حیدری از میرزا مصطفی افتخارالعلماء (سروده آخر قرن ۱۳ و چاپ سنگی ۱۳۱۰ هجری قمری).



در گفتار امروز، از میان دسته اخیر که برشمردم، تنها به منظومه علی‌نامه، نظر خواهیم داشت که به نظر محققان همچون سایر منظومه های دینی موجود، به پیروی از شاهنامه فردوسی سروده شده است. استاد دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه عالمانه و جامع الاطراف خود بر علی‌نامه می نویسد: «...گوینده این منظومه با اینکه به توصیف میدان های نبرد دلاوران عربی پرداخته، به علت توجهی که به شاهنامه داشته و تعلق خاطری که به طور طبیعی به زمینه های اساطیری شاهنامه دارد، غالباً از وصف های شاهنامه بهره بسیاری برد...»

دوست دانشمندم دکتر اکبر ایرانی مدیر مرکز میراث مکتوب هفته پیش فرمودند که من هم در رونمایی منظومه علی‌نامه که امروز (شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۸۸) و در این محفل برگزار می‌شود، مطالبی عرض کنم. اینک من که در بررسی این کتاب، نه فرصت و نه بضاعت علمی تحقیق انبیک (به قول هم‌زبانان تاجیک) داشتم ناچارم در حوزه علائق خویش یعنی شعر و چند و چون آن، به استحضاناتی بسنده کنم و ببینم که این سروده رزمی شیعی، به لحاظ هنری تا چه حد برابر اصل است؛ یعنی بهره آن از شاهنامه و جایگاه شعری آن تا چه حد است.

برای رسیدن به این مقصود ناگزیر از پاسخ دادن به یک سؤال مقدّریم تا به قول علما دفع دخل مقدّر کرده باشیم و آن اینکه: صرف‌نظر از محتوا، آیا شعر روایی را شعر به معنی اخص می‌توان دانست؟ برخی از منتقدان اصولاً اشعار روایی را «شعر به معنی اخص» نمی‌دانند و اگر این سخن، درست است آیا در مورد شاهنامه و سپس پیروان آن از جمله علی‌نامه نیز صادق است؟ در پاسخ به این سؤال ناگزیر از ذکر یک مقدمه‌ام:

هرشعر دارای دو بخش متمایز است: بخشی که در اختیار شاعر است و بخشی که شاعر در اختیار آن است.

یعنی شعر، صرف‌نظر از محتوای آن، در مراحل خلق و ابداع، از دو بخش مشخص بیرونی و درونی، تشکیل می‌یابد که بخش درونی آن را قدا قریحه می‌نامیدند و دست‌یافتنی نیست و حتی از دسترس خود شاعر نیز بیرون است؛ مثل ملاحظت و تَن وطنین صدا که از تصرف آواز خوان بیرون است. شعر حقیقی و شعر ناب، خود به سراغ شاعر می‌آید و به محض آنکه به سراغ آن بروند، روی نشان نخواهد داد و از همین جاست که مولوی می‌گوید:

تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
 تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم

حتی کلمه که در نثر، ابزاری است که با هنجاری معقول‌تر به کار می‌رود و به عبارت دیگر: کلمه، در نثر محاط است و به کار برندهٔ آن، محیط، در شعر؛ همین کلمه، بیشتر با هنجاری فراسوی معقول به کار می‌رود و گویی به کار برندهٔ آن است که در آن محاط است.

در شعر انگار کلمه، خود تصمیم می‌گیرد و اظهار وجود می‌کند و دیگر در اختیار شاعر نیست. به همین جهت است که شکلوسکی از صورت‌نگرایان روسی گفته است: شعر رستاخیز کلمه هاست حدود دویست سال پیش از او بیدل دهلوی نیز همین مطلب را در این بیت زیبا گنجانده:

بیدل نفسم کارگه حشر معانی است
 چون غلغلهٔ صور قیامت، کلماتم

پس در شعر ناب و راستین، شعر در تصرف شاعر نیست، شاعر در تصرف شعر است. به همین رو گفته‌اند شعر نظم و نظام و قرار، یعنی آرامش نمی‌پذیرد. مثل عاشقی است و بنای عاشقی بر بی‌قراری است.

در شعر واقعی، سخنانی از این نوع که منوچهری دامغانی گفته است:

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست

بچه نازان به از شش ماهه افکندن جنین

از این بحث خروج مقسمی دارد. زیرا شعری که شاعر به سراغ آن برود و بخواید آن را بزایاند، پیداست که در میان آن چه برخورد خاست؛ اگر هم ربطی به شعر داشته باشد، مربوط به بخش بیرونی شعر است، یعنی به زبان، حوزه لغات، هندسهٔ شعر و هنجارهای دیگری از این نوع، و نه به ذات و خاستگاه و جوهر درونی شعر که یک توانایی خارج از ارادهٔ شاعر است. مگر که منظور منوچهری نیز همین باشد که هر نظمی را شعر نمی‌توان نامید و سرودن شعر قریحه و توان ویژه می‌طلبد.

این توانمندی حتی در شاعرترین شاعران، همیشگی نیست و منحصر به همان لحظه‌هایی است که شاعر در تصرف شعر است. روانشاد ملک الشعراء بهار می‌فرماید:

شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب باز در دل‌ها نشیند، هر کجا گوشی شنفت
ای بسا شاعر که او در عمر خود نظمی نساخت وی بسا ناظم که او در عمر خود، شعری نگفت

در تقسیم بهار، کلام منظوم از دو نوع خارج نیست: نظم و شعر. اما حق اینست که نوع سومی هم می‌توان پیشنهاد کرد و آن شعری است که اگرچه به سراغ آن رفته‌اند و خود به سراغ شاعر نیامده است اما در همان حال، در بخش بیرونی از استحکام و انسجام برخوردار است. چنین شعری را که نه نظم است و نه شعر بمعنی الاخص، می‌توان برای تمایز از نظم، **سخنوری** نامید.

در بین شعرهای شاعران درجه اول هم، در کنار شعرهای جوشان و درخشانان، گاهی به سروده‌هایی از این دست برمی‌خوریم، مثلاً شاعر بلند پایه‌ای مانند سعدی هنگامی **شاعر** است که می‌سراید:

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم
حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم
مگر تو روی بیوشی و فتنه بنشانی که من قرار ندارم که دیده از تو بیوشم
من رمیده دل آن به که در سماع نیایم که گر به پای در آیم بدر برند به دوشم
به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم

یا زمانی که می‌سراید:

چوب را آب فرو می‌نبرد دانی چپیست شرم دارد ز فرو بردن پروردهٔ خویش
ولی همو، هنگامی که می‌گوید:

راستی کُن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند،
فقط سخنور است.

نظم _ که ملک الشعرا به درستی آن را در برابر شعر می‌نهد _ به بر ساخته‌های فراوانی اطلاق می‌شود که نه منشأ و منبع آن جوشش شاعرانه بوده است و نه حتی به حوزهٔ بینابینی وارد می‌شود که من پیشنهاد کرده و آنرا **سخنوری** نام نهاده‌ام.

البته در مورد تعبیر و تلقی قدما از نقد شعر و تفاوت‌های آن با نقد امروز عموماً و تعبیر و تلقی آنان از «نظم»، خصوصاً، باید جدا و دستکم در مقاله‌ای دیگر سخن گفت چنانکه می‌بینیم که حافظ گاهی شعر اصیل خود را، نظم می‌نامد:

کسی گیرد خطا بر نظم حافظا که هیچش لطف در گوهر نباشد

باری، منظور ما امروز از نظم، اغلب ابیات موزونی است که در آرزوهای قدیم نظیر انواع «القیه» به زبان عربی و نصاب‌الصبيان ها، «دوقَرس‌نامه» ها و امثال آنها به زبان فارسی، در دست داریم و تنها برای آنکه بهتر و بیشتر در حافظهٔ خواننده بماند؛ به نظم در آمده‌اند. حتی در همین حد هم، سرایندگان آنها گاهی دچار تنگنمایی می‌شده‌اند: مرحوم علامهٔ قزوینی می‌گوید ابونصر فراهی در نصاب‌الصبيان، مجبور

شده است بحرِ متقارب _ یعنی وزن عروضی همین کتاب علی‌نامه _ را، «بحرِ تقارب» بنامد چرا که این بحر، اسمِ خود را در خویش، بر نمی‌تافته یعنی کلمهٔ متقارب، در بحرِ متقارب نمی‌گنجیده است! و مجبور شده است بگوید:

به بحرِ تقارب، تقربِ نمای بدین وزن میزان طبع آزمای

بنابراین، اشعار روایی و داستانی، به دلیل طرح نخستینی که شاعر داستانرا از هر داستان، پیشاپیش در ذهن دارد، و بر اساس آن ناگزیر خود به سراغ شعر می‌رود، هرچند استوار و سخته و پخته هم باشد و به قول حافظ، شاعر، صنعت بسیار در عبارت آن کرده باشد، چون شاعر به سراغ آن رفته و شاعر در تصرفِ آن نبوده باز شعر نیست و بنابر تقسیم ما، سخنوری است.

روانشاد مهدی اخوان ثالث به عنوان یکی از بزرگترین شاعران معاصر، در گسترهٔ «روایت - شعر» یا شعر روایی، یک استثناست و در شعرهای «کتیبه» و «قصهٔ شهر سنگستان»، به تعبیر خود او (در مصاحبه‌ای با مجله‌ای ادبی در سال‌های آخر زندگی) شعر تا حد روایت پایین نبرده بلکه روایت را تا حد شعر بالا آورده است.

همو در مورد مصادیق شاعرانی که روایت را تا حد شعر ناب بالا برده اند در همین مصاحبه می‌گوید: اول فردوسی، دوم من.

باری، آیا بر اساس آنچه در مورد شعر و سخنوری و نظم گفتیم، آیا باید داوری کرد که فردوسی حکیم توانا و حماسه‌سرای بی‌بدیل، در منظومهٔ شاهنامه، تنها سخنوراست و نه شاعر؟

به نظر من در پاسخ باید گفت: حتی بزرگانی چون فردوسی هم، در منظومه‌های بلند خود، هر جا خود به سراغ موضوع رفته‌اند، سُخنورند و هر جا که در جریان سرایش، در تصرفِ غلیانِ جوشِ خویش قرار گرفته‌اند و شعر به سُراغ آن‌ها رفته، شاعرند؛ مثل شناور یا قایقرانی که خیزاب‌ها او را به هر جا که سیلان آب می‌خواهد، می‌برد؛ مثلاً فردوسی در بزم دوم نوشیروان و بوذرجمهر و موبدان، فقط سخنور است؛ اگر تمام این بزم را بخوانید، در خواهید یافت که گزارشی است که طی آن، گفتگوهای بوذرجمهر و دانشمندان حاضر در مجلس نوشیروان، بر اساس مأخذی که شاعر پیش روی داشته، آمده است؛ البته با کمال قوت و سخنوری و سختگی و پختگی:

برفتند داندگان سَخُن	جوان و جهان‌دیده مرد کهن
سرافراز بوذرجمهر جوان	بشد، با حکیمانِ روشن روان
حکیمانِ داننده و هوشمند	نشستند نزدیک تخت بلند
نهادند رخ سوی بوذرجمهر	که کسری همی زو برافروخت چهر
ازیشان یکی بود فرزانه‌تر	بپرسید از او از قضا و قدر
که آغاز و انجام چونین سَخُن	چگونه‌ست و این را که افکند بُن؟
چنین داد پاسخ که جوینده مرد	جوان و شب و روز با کارکرد
بود راهِ روزی بر او تار و تنگ	به جوی اندرون آبِ او با درنگ

یکی بی هنر خفته بر تختِ بخت
جهاندارِ دانا و پروردگار
همی گل فشاند بر او بر، درخت
چنین آفرید اختر روزگار
کدام است و بیشی که را در خورست؟... الخ

اما همین فردوسی، آنجا که در جریان سرایش بخشی از منظومهٔ خویش، شعر به سراغ او می‌رود و او در تصرفِ شعر است، چون آب گذری از پهنای رودخانه، که به وسطِ جریان کشیده می‌شود و پایش از بستر رودخانه رها می‌گردد و امواج سیالِ قریحهٔ والا، او را با خود به دریا بارهای شعر ناب می‌برد، سخنوری وی با شاعری همراه می‌شود و شاهکارهایی چون رستم و سهراب و رستم اسفندیار و جنگ رستم و اشکبوس و ده‌ها شاهکار دیگر می‌آفریند. و ابیاتی چون:

شود کوه آهن چو دریای آب
و یا این ابیات از جنگ رستم و اشکبوس:

کمانِ بزه را به بازو فکند
خروشید کای مرد رزم آزمای
به بند کمر بر، بزد تیر، چند
هم آوردت آمد، مشو باز جای
عنان را گران کرد و او را بخواند
تن بی سرت را که خواهد گریست
چه پُرسی تو نامم در این انجمن
زمانه مرا پُتکِ ترگِ تو کرد
بکشتن دهی تن به یکبارگی
که ای بیهده مرد پرخاشجوی
سَرِ سرکشان زیر سنگ آورد؟
که تا اسب بستانم از اشکبوس

تو گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
نشانده بر او چار پَرِ عقاب
به چرم گوزن اندر آورد شست
خروش از خم چرخ چاچی بخواست
ز چرم گوزن برآمد خروش
گذر کرد بر مهرهٔ پشتِ اوی؛
سپهر آن زمان دستِ او داد بوس
فلک گفت احسن، ملک گفت زه
تو گفتی که او خود ز مادر نژاد
تو گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
نشاندگی بر آورد پیکان چو آب
بمالید چاچی کمان را بدست
ستون کرد چپ را و خم کرد راست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش
چو بوسید پیکان سر انگشتِ اوی
بزد بر بر و سینهٔ اشکبوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده
کُشانی هم اندر زمان جان بداد

فردوسی در سراسر شاهنامهٔ سترگ خویش، اغلب شاعر بمعنی الاخص و گرنه سخنوری سترگ و سخته

و پخته گوست و حتی یک بیت نظم ندارد. با پوزش از طولانی شدن این مقدمه که از ذی‌المقدمه فراتر رفت، به سراغ *علی‌نامه* می‌رویم که حدود پنجاه سال پس از اتمام *شاهنامه* و به اقتفاء آن و تحت تأثیر آن سروده شده است.

آیا *علی‌نامه* نیز چنین است؟ یعنی در آن می‌توان شعر ناب و شعر بمعنی الاخص سراغ کرد؟ استاد دکتر شفیعی کدکنی در مقدمهٔ خود بر چاپ عکسی این کتاب در این مورد نظر داده‌اند و نظرشان فصل الخطاب است، ایشان مرقوم داشته‌اند:

«با چشم پوشی از خطاهای بشمار کاتب و بعضی ضعف‌هایی که احتمالاً متوجه شخص گوینده است، می‌توان گفت که «ربیع» (سرایندهٔ علی‌نامه)، بعضی ابیات خوب و قابل توجه نیز سروده است. از میان یازده تا دوازده هزار بیت موجود در این نسخه، می‌توان حدود دو سه هزار بیت قابل نقل و حتی ستایش بر انگیز یافت.» مقدمه، ص «سی و سه»

سه هزار بیت ستایش انگیز آن هم با داوری یکی از برجسته‌ترین سخن‌سنجان و شعر‌شناسان روزگار، توفیق کمی در شاعری نیست.

به نظر من اما اگر چاپ حروفی منقحی از آن نشر یابد که در آن انواع خطاهای کاتب به ویژه افتادگی‌ها کشف و تصحیح شود، (چنانکه دکتر امید سالار در مورد بیت **رخ شب شد از هجر خورشید زرد** در صفحهٔ هشتاد و پنج مقدمهٔ چاپ عکسی کتاب، عالمانه بررسی فرموده‌اند) گمان دارم که استاد دکتر شفیعی هم اگر نه در تعداد ابیات **ستایش انگیز**، دستکم در احصاء ابیات **قابل قبول** آن، تجدید نظر خواهند کرد.

متن منقح، خواننده را در دریافت مقصود اصلی شاعر، کمک می‌کند؛ مثلاً در این دو بیت که دکتر شفیعی در صفحهٔ سی و شش مقدمهٔ خود، به عنوان نمونهٔ توصیف در *علی‌نامه* آورده‌اند:

در آن قیر گونه شبِ دیرباز / دو لشکر ز کینه برآسود باز
چوسالار سقلابِ گلگونِ علم / زمشرق بر آورد خیل و حشم

در متن، جزء دوم کلمهٔ **دیرباز** بی نقطه آمده یعنی می‌توان آنرا **دیر باز** هم خواند و استاد شفیعی به حق آن را **دیرباز** قرائت کرده‌اند؛ زیرا **دیرباز** به معنی طولانی و صفت شب است (بگذریم از اینکه چاپخانه، متأسفانه در مقدمهٔ ایشان، آن را **دیرباز** چاپ کرده است).

باری، هرچه به سوی آخر کتاب پیش می‌رویم، ابیات بهتری می‌یابیم. به این ابیات از ورق ۱۹۰ پ(ص ۳۷۸) که بخشی از جنگ‌های صَفین است، توجه فرمایید:

چو سر بر زد از کوه، رخشان درفش	هوا سیمگون شد فلک چون بنفش
دو لشکر چو دریا به جوش آمدند	شجاعان به کین در خروش آمدند
دو رویه سپه طبل کین کوفتند	یلان آتش کین بر افروختند
هرآن دیده‌ای کان سپه را بدید	همی گفت آمد قیامت پدید
سپاه عدو را چه گویم شمار	که بُد بی عدد، چند ره سی هزار

بیابان بُد از رایتِ رنگ رنگ بماند بشکفته بستان گنگ

این منظومه در مقایسه با حدود ده منظومه شیعی بعد از خود، علاوه بر فضل تقدم، از دو وجه بر همه آنها برتری دارد:

۱- چهره تاریخی این منظومه جدی تر است. با آنکه استاد دکتر شفیعی در صفحه بیست و شش مقدمه خود بر علی‌نامه از شاعر انتقاد می‌کند که افسانه را در تاریخ گنجانده است؛ من عرض می‌کنم تمام این موارد منحصر به کرامات امام علی (ع) است و به هرحال منشأ روایی و حدیثی دارد و اگر بحثی داشته باشد در اعتبار راویان و اصالت حدیث هاست. اگر هم سخن استاد را بپذیریم باز در قیاس با منظومه‌های مشابه دیگر، این رویکرد در علی‌نامه بسیار کمتر است. در منظومه‌های حماسی - مذهبی دیگر که از قرن نهم به بعد، برخی از آنها را موجود داریم، هرچه به زمان ما نزدیکتر می‌شویم، از متن‌های متقن تاریخی کاسته و به حوزه افسانه‌ها اضافه می‌شود؛ به طوری که روانشاد دکتر محمد جعفر محجوب در مورد آخرین منظومه حماسی شیعی یعنی افتخارنامه حیدری از میرزا مصطفی افتخارالعلماء سروده آخر قرن سیزده در زمان ناصرالدین شاه و چاپ شده به چاپ سنگی در ۱۳۱۰ هجری قمری در تهران، می‌نویسد:

« این کتاب نخستین کتاب منظومی است که از داستان‌های عامیانه معرفی می‌شود»

۲- دلیل دوم برتری علی‌نامه بر منظومه‌های دینی - حماسی بعد، این است که **زبان علی‌نامه** به سبب آنکه در ۴۸۲ سروده شده است، یعنی حدود ۵۰ سال پس از فردوسی، (و تنها در زبان و نه جوهر شعری آن) به **طور طبیعی و خود به خود** بسیار شبیه زبان شاهنامه است نه چون منظومه‌های مشابه بعدی از سر تقلید و محاکات و این نکته باریک و دقیقی است. به ویژه در حوزه واژگان این مطلب صادق‌تر است. ۵۰ سال پس از فردوسی یعنی هنوز در توس برخی کسان یافته می‌شدند که فردوسی را دیده بوده‌اند و دستکم در خراسان بزرگ هنوز مردم با همان واژه‌ها سخن می‌گفته‌اند که فردوسی سخن می‌گفت.

در علی‌نامه نظیر این بیت از حمله حیدری باذل مشهدی (وفات: ۱۱۲۴) که از بخش نبرد امام علی (ع) با عمروبن عبدود نقل می‌کنم، هرگز دیده نمی‌شود:

چنین آن دو ماهر در آداب ضرب **زهم رد نمودند** هفتاد حرب

عبارت «زهم رد نمودند» را تنها هفت قرن پس از شاهنامه و علی‌نامه، و در دوره فتحعلی شاه می‌توان دید.

تفاوت زبان علی‌نامه با شاهنامه در شمار لغات عربی است که طبعاً به دلیل موضوع دینی و زمینه عربی داستان، در علی‌نامه بسیار افزون‌تر است.

و اما چند یادکرد از دیدگاه چند محقق بزرگ در مورد علی‌نامه:

۱- استاد گرانقدر دکتر کدکنی در صفحه دوازدهم مقدمه عالمانه خود از جمله مرقوم فرموده اند:
«...لحن سراینده در باب خلفای راشدین مؤدب است و نشان دهنده طرز برخورد شیعیان قرون نخستین

با این یاران رسول... از خلیفهٔ نخستین از خلفای راشدین با عنوان «صاحب غار» که عنوان تجلیل آمیز و قرآنی اوست یاد می‌کند و از خلیفهٔ دوم به همان نام اصلی او عمر ولی با تشدید که ویژهٔ تلفظ این نام در متون کهن نظم پارسی است... و تا عصر خاقانی، صورت مشدد نام او در ادب منظوم فارسی گاه گاه به همین صورت هنوز دیده می‌شود»

به گمان من مشدد آوردن کلمهٔ عمر در متون نظم به ضرورت وزن است و بعد از خاقانی هم بسیار بکار رفته از جمله حدود یک قرن پس از خاقانی، مولانا در مثنوی بارها بکار برده است: عهد عمر آن امیر مؤمنان (رجوع فرمایید به مثنوی تصحیح نیکلسون، ج ۲، ص ۲۸۷، سطر ۱۳)

در مورد مؤدب بودن شاعر علی‌نامه نسبت به خلفای راشدین هم که استاد ارجمند ما کاربرد تعبیر قرآنی «صاحب غار» را نشانهٔ آن مرقوم فرموده اند باید عرض کنم که در نگاه برخی مفسران شیعی تصریح شده است که این فضیلتی نیست. (رجوع فرمایید به تفسیر اطیب البیان سید عبدالحسین طیب، ج ۶ صص ۲۲۱ تا ۲۲۴) و کلمهٔ صاحب با همان معنی در سورهٔ کهف آیهٔ ۳۷ برای کافر هم بکار رفته است: **قال له صاحبه و هو یُحاوره اَ کَفَرْتَ بِالذی خَلَقَکَ مِن تَراب**

اما گمان دارم در این حد که استاد اشاره فرموده اند از سر تقیه باشد، زیرا در برگ ۲پ، سراینده می‌گوید:

ز شورا نگویم سخن بیش از این
چو دارد کمینگه خداوند کین
دکتر شفیعی همین بیت را در مقدمهٔ خود نقل کرده اند و بی آنکه کلمه تقیه را بکار ببرند، در همین معنا نوشته‌اند:

«...سراینده مایل به آن نیست که مسألهٔ شوری را طولانی کند زیرا عقیده دارد که «خداوند کین» در کمین است و مصلحت نیست.» صفحهٔ «سبزه» مقدمه.

شاید هم سراینده علاوه بر تقیه، در مورد خلفای راشدین از سیرهٔ مولای خود امام علی (ع) پیروی کرده است. آن امام همام در مورد خلفای راشدین، هیچگاه کلمه ناپسندی بکار نمی‌برند در حالی که در مورد معاویه کلمه «لعین» را بکار برده‌اند. و البته آن بزرگوار هیچگاه به هیچ کس دشنام نمی‌دهند. بنده می‌خواهم یاد آور شوم که مؤدب به نظر رسیدن سرایندهٔ علی‌نامه، تنها نسبت به خلفای راشدین است و چنین نیست که مانند فردوسی که در سراسر شاهنامه ادب کلام دارد، همواره مؤدب باشد. مثلاً در بارهٔ عمرو و عاص می‌گوید:

دگر عمر(و)کِ عاصِ گنده دهن
و در مورد مروان می‌گوید:

که بَد خال عثمان پاکیزه تن (برگ ۳)
به شهر کسان اندرون آن زمان
چو سر بُد بر اهل نفاق آن شقی
که آن سگ بُد از راندگان نبی

۲- استاد روانشاد دکتر عبدالباقی گولپینارلی در مقاله‌ای که ترجمهٔ آن به قلم آقای داود وفایی در شمارهٔ ۳۳ میراث مکتوب در صفحهٔ ۱۳ « به بهانهٔ انتشار گنج نامهٔ شیعی و حماسی علی‌نامه » و با

عنوان «علی‌نامهٔ ربیع یا دانشی» آمده، از جمله دوسه نکته یادآور شده است که جای انگشت نهادن دارد:

الف - در آغاز مقاله پس از برشمردن مشخصات نسخه و ذکر آنکه خط نسخه، نسخ سلجوقی است، دو سه سطر بعد می‌نویسد:

«...ب، ن، س، ش کاملاً مطابق شیوهٔ نسخ سلجوقی، پایان کشیده دارند... حرف «د» مخصوصاً پس از حروف مصوّت، منقوط و به شکل «ذ» نوشته شده و ویژگی خط دورهٔ سلجوقی را دارد»

این عبارت کاملاً بدین معنی است که ذال بودن دال‌ها به سبب شیوهٔ نسخ سلجوقی است و اگر به خط دیگری می‌بود دال‌ها همچنان دال می‌بودند! و شگفتا که در کشور زادگاه روانشاد دکتر عبدالباقی گولپینارلی، در مقدمهٔ فرهنگ شعوری (فارسی‌دین ترکیجه یه مکمل لغت کتابیدر) چاپ ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول، در صفحهٔ ۱۸، قاعدهٔ دال و ذال را از قول سه شاعر فارسی جدا جدا آورده است:

از ابن یمین: در زبان فارسی، فرق میان دال و ذال

یاد گیر از من که این نزد افاضل، مبهم است

پیش از او در لفظ مفردگر صحیح و ساکن است

دال خوان آن را و باقی جمله ذال مُعْجَم است

از ظهیر فاریابی در شعری عربی:

فهو رکنٌ بالفارسیه مُعْظَم

احفظوا الفرق بین دال و ذال

فهو دالٌ و غیره ذالٌ مُعْجَم

کلُّ ما قبله سکونٌ بلا (وای)

و سرانجام از شهاب‌الدین احمد حکیم کرمانی:

هر کجا ماقبل وی جز حرف علت ساکن است

همچو مرد و گرد و سرد و برد، آن را دال خوان

هر کجا ماقبل وی ساکن به حرف علت است

همچو باذ و بوذ و بیذ و باذۀ آن را ذال خوان

ب- در صفحهٔ ۱۴ مقاله در ستون اول مرقوم داشته است:

«...برگ ۱عپ و ۲عر(کذا در مقاله اما صحیح ۲عپ و ۳عمر است): این بخش از کتاب به نثر نوشته شده است. کسی سعی کرده است پس از نام علی بن ابی طالب در این متن منثور، صفت (کذا) علیهم‌السلام اقرار دهد و نام معاویه را نیز به اسامی لعنت شدگان اضافه کند.»

خوشبختانه چاپ نسخه برگردان به همت والای میراث مکتوب در دسترس است و به وضوح می‌توان دید که عکسِ نظرِ نویسندهٔ مقاله، یک نفر (به نظر من از اهل تسنن) سعی کرده است عبارت علیهم‌السلام را (به سبب آنکه ابوطالب را برخی از اهل تسنن، مسلمان نمی‌دانند)، و همچنین نام معاویه را از صدر لیست ۱۲ نفر لعنت شدگانی که در این برگ آمده بوده است، پاک کند.

سرانجام در صفحهٔ ۱۵ ستون اول نام شاعرِ علی‌نامه را به استناد بیتی از برگ ۳پ و بیتی دیگر از ۲۶۷ر

و دو بیت از ۲۹۶ پ «دانشی» می‌داند:
به نزدیک بی‌دانشان خود مگرد
سرِ دانشی را تو شو پای مرد(۳پ)

پس از شکر دانش، دل دانشی
نزیبید که جوید دل رامشی (۲۶۷ر)

نباید که خامش بود دانشی
ز مدح علی باشد او رامشی
دل دانش از بوستان طرب
کند نو ثنا های حیدر، طلب (۲۹۶پ)

در بیت نخست کلمهٔ «پای مرد» به معنی مددکار، یاری دهنده، دستگیر، معین و شفیع و میانجی است (رجوع فرمایید به برهان قاطع، ذیل همین کلمه) شاعر به روشنی خواننده را نصیحت می‌کند که از بی‌دانشان دوری کن و یاور مردان دانشمند باش و سرِ دانشی مرد را پایمرد باش یعنی یاور فکری او باش و البته خواسته میان سر و پا در این مصراع صنعت طباق و تضاد به کار برَد.
در دوبیت بعدی، حرف «ی» هم در دانشی و هم در رامشی، نسبت است یعنی اهل دانش و اهل آرامش و معنی کاملاً روشن است و به هیچ روی تخلص و یا نام دانشی از آن نمی‌توان درآورد. غیر از آنکه شاعر صریحاً تخلص خود را ربیع گفته است و دکتر کدکنی هم در مقدمه تأیید کرده‌اند.
قدر دانشمندان خود را بیشتر بدانیم!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم
- علی‌نامه، از سراینده ای با تخلص «ربیع»، چاپ میراث مکتوب، نسخه برگردانِ نسخه خطی شماره ۲۵۶۲ کتابخانه موزه قونیه، سروده به سال ۴۸۲ و کتابت حدود سده هفتم: با مقدمه دکتر شفیعی کدکنی و دکتر محمود امیدسالار.
- تفسیر اطیب البیان، سید عبدالحسین طیب، چاپ قم، ج ۶.
- درباره ادبیات، گفتگوی ناصرحریری با اخوان و گرمارودی، چاپ دوم، نشر آویشن، ۱۳۸۴.
- تازیان نامه پارسی (خلاصه خاوران نامه ابن حسام خوسفی)، از: حمید الله مرادی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۲.
- دیوان محمد بن حُسام خوسفی، به اهتمام: احمد احمدی بیرجندی و محمد تقی سالک، از انتشارات اوقاف و امور خیریه خراسان، مشهد، ۱۳۶۶.
- حمله حیدری، میرزا محمد رفیع باذل مشهدی، نسخه خطی، کتابخانه مجلس، شماره ۵۷۲۷.
- جذبه حیدری، سروده ابوطالب میر فندرسکی، نسخه خطی، به شماره ۷۹۹۸، کتابخانه مجلس.
- حمله حیدری، مُلابمانعلی راجی کرمانی، چاپ سنگی، ۱۲۷۵ هجری قمری، بمبئی.
- حمله حیدری، مُلابمانعلی راجی کرمانی، ج ۱ و ۲، تصحیح: دکتر یحیی طالبیان و دکتر محمود مدبری، چاپ دوم، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ۱۳۸۳.
- افتخار نامه حیدری، میرزا مصطفی افتخارالعلماء، قطع رحلی، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۰ هجری قمری.
- قلمرو ادبیات حماسی ایران، دکتر حسین رزمجو، نشر: پژوهشگاه علوم انسانی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
- فهرستواره کتاب های فارسی از احمد منزوی، چاپ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ج ۳.
- ادبیات عامیانه ایران، مجموعه مقالات درباره افسانه ها و آداب و رسوم مردم ایران، از محمد جعفر محبوب، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، ج ۴، نشر چشمه، تهران ۱۳۷۸.
- فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی دکتر حسن انوری، نشر سخن، تهران، ۱۳۸۱
- فرهنگ فارسی تاجیکی، زیر نظر: محمد جان شکوری، ولادیمیر کاپرانوف، رحیم هاشم، ناصرجان معصومی برگردان از خط سیبریلیک: محسن شجاعی، نشر: فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۸۵.
- شاهنامه، چاپ مسکو، ۱۹۶۵.